

تصحیح نسخه خطی رساله عرفانی و کلامی

از عارف بارع: کمال الدین ملاعبدالرزاق اسحاق کاشی (۷۳۰ هـ.ق)

مصحح: مهدی ماحوزی*

چکیده

از کمال الدین ملاً عبدالرزاق اسحاق کاشی (کاشانی) در مدرسه عالی سپه سالار (شهید مطهری) یک نسخه خطی در ۵۰۵ صفحه موجود است که مجموعه‌ای است از رسایل او در باب حکمت، عرفان، مظاهر وجود حضرت باری، علم استدلالی و علم شهودی.

از صفحه ۱۰۰ تا ۱۲۶ این رساله اختصاص دارد به رساله عرفانی و کلامی ملاً عبدالرزاق کاشی (در گذشته ۷۳۰ هـ.ق) در باب مباحث مذکور. به دلیل اهمیت موضوع و شخصیت مؤلف، لازم آمد به تصحیح این نسخه اقدام شود.

در این ره‌گذر چه بسا نکته‌هایی یافت شود که در نقد و تحلیل صاحب‌نظران مفید افتد.

کلید واژه

تصحیح نسخه خطی - رساله عرفان و کلامی - کمال الدین ملاعبدالرزاق کاشانی.

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن.



مقدمه

این رساله عرفانی - کلامی، از عارف بارع، ملّا عبدالرزاق کاشی (ره) متوقفاً به سال ۷۳۰ هجری قمری بخشی از مجموعه رسائل ملّا عبدالرزاق کاشانی (کاشی) است. از این رساله در مدرسه عالی سپه سالار (شهید مطهری) دو نسخه ثبت شده است که یک نسخه از آن در دست است (رسالة حاضر) و نسخه دیگر به دلیل تغییرات بنیادی کتابخانه هنوز بدست نیامده است، لیکن به دلیل اهمیت مطالب این رساله، ناگزیر این مصحح به تصحیح ذوقی آن بسنده نمود، تا چنان چه به نسخه گم شده دست یافت، موارد اختلاف براساس نسخه بدل با توفیق الاهی معرفی شود. از این عارف بزرگ متأسفانه شرحی مبسوط در دست نیست. منابع و آثاری که باجمال درباره این عارف مطالبی دارد، عبارت است از:

۱. لغت نامه ده خدا زیر حرف «ک» کاشی.
۲. فهرست کتابهای چاپی فارسی؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۹۱۳.
۳. دائرة المعارف فارسی مصاحب، جلد ۲، زیر عنوان کمال الدین عبدالرزاق کاشی.
۴. ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۴۸.
۵. اعیان الشیعة.
۶. معجم المطبوعات.
۷. مجالس المؤمنین.
۸. روضات الجنات.
۹. کشف الظنون.
۱۰. ریاض العلماء.
۱۱. فهرست مدرسه سپه سالار، جلد ۵، صفحه ۱۸.
۱۲. الذریعة فی تصانیف الشیعة.

مشخصات نسخه

نام کتاب: مجموعه رسائل (اعمّ از حکمت، عرفان و غیره).
مؤلف: ملا عبدالرزاق کاشی.
تعداد صفحات: ۵۰۵ صفحه.
جلد: تیماج سرخ ضربی مقوایی.
اندازه: ۱۸ × ۱۱.
اهدا: حاج احمد کرمانشهری (کرمانشاهی).
تعدد صفحات تصحیح شده: از ۱۰۰ تا ۱۲۶.
شماره ثبت: ۶۵۵۶.

شرح احوال و آثار

عبدالرزاق بن جمال الدین یا جلال الدین اسحاق کاشانی سمرقندی، مکتبی به ابوالغنائم و ملقب به کمال الدین، از مشاهیر عرفا و متصوّف علمای امامیه و عالمی است عارف و کامل و در مراتب تأویل و علوم تنزیل محقق بوده است. این عارف نامبردار مرید و شاگرد نورالدین عبدالصمد اصفهانی است که به یک واسطه از شهاب الدین عمر سهروردی خرّقه دریافت کرده است. سال وفات او را ۷۳۰، ۷۳۶، ۷۳۵، ۷۵۱، ۷۲۰، ۸۸۷ ضبط کرده‌اند. ولی بیشتر برآنند که وی در سال ۷۳۰ درگذشته است. در دائرة المعارف فارسی تصریح شده که او مسلماً پس از این سال زنده بوده و کتاب شرح منازل السائرین را در ۷۳۱ هـ ق تألیف کرده و به قول نویسندۀ مجمل فصیحی در سوّم محرّم ۷۳۶ هـ ق وفات یافته و او را در خانقاه مرشدش نورالدین عبدالصمد اصفهانی - در نطنز بخاک سپرده‌اند. این خانقاه هنوز در نطنز باقی است. عبدالرزاق کاشی، با علاءالدوله سمنانی در مبحث وحدت وجود بحث‌ها داشته و با یکدیگر در آن‌باره نامه‌هایی ردّ و بدل کرده‌اند. علاءالدوله نظر محی الدین عربی را درباره وحدت وجود نمی‌پسندیده است. این موارد در نفحات الانس جامی ثبت شده است. عبدالرزاق با بسیاری از صوفیه هم‌زمان خویش - از جمله روزبهان بقلی شیرازی - دیدار و گفت‌گو کرده است.



آثار کمال الدین عبدالرزاق

- ۱- اصطلاحات الصوفیه
برای بیان مراد خویش از آن اصطلاحات، کتابی به نام:
- ۲- لطائف الأعلام فی رشادات الأفهام
تألیف و سپس آن را به همان نام اصطلاحات صوفیه تلخیص کرد.
این کتاب با این جمله آغاز می‌شود: «الحمد لله الذی نجانا من مباحث العلوم
الرسمیه بالمَنِّ وَالْإِفْضَالِ.»
- ۳- تأویل الآیات (تأویلات القرآن)؛
و آن تفسیر قرآن کریم است با تأویلاتی موافق اصطلاحات صوفیه. یک نسخه از
آن در کتابخانه رضوی (آستان قدس) موجود است و به تصدیق شهید ثانی، این کتاب
در موضوع خود بی‌نظیر است و مانند آن تألیف نشده است.
- ۳- تحفة الأخوان فی خصایص الفتیان؛
- ۴- بیان حقایق الاعیان (وهی رسالته فی الفتوة)؛
- ۵- شرح فصوص الحکم محی الدین بن العربی؛
الشارح: داوود قیصری.
- حاشیه نویس: شیخ محمدحسین فاضل تونی. به اهتمام مؤسسه وعظ و تبلیغ
اسلامی ۱۳ شمسی سربی و خشتی (۹۵ص)
- ۶- شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری:
در تهران چاپ شده است، ۱۳۱۵ ق سنگی (۳۰۰ صفحه).
- شارح: کمال الدین حسین گازرگاهی - ابن شهاب الدین طیبسی - کمال الدین
ملآعبدالرزاق کاشی.
- ۷- القضا و القدر؛
- ۸- شرح تائیه ابن فارض.
- در مجالس المؤمنین - به استناد بعضی از کلمات کاشی - مثل صاحب ذریعه به
تشییع وی سخن رفته است. در روضات الجنات هم به استناد مطالب خود عبدالرزاق،
اشکالاتی بر آن مطالب وارد آمده است.
- به نوشته قاموس الأعلام، عبدالرزاق در ۷۲۰ هجری وفات یافته و صاحب روضات
وفات او را در ۷۳۰ محقق می‌داند و کشف الظنون در چند جا این تاریخ را ۷۳۰ می‌داند
و به نوشته معجم المطبوعات در ۷۵۱ درگذشته است.

کشف‌الظنون زیر عنوان تأویلات القرآن، عبدالزاق کاشی را به سمرقندی موصوف و وفات او را ۸۸۷ هجری ضبط کرده است. او زیر عنوان مطلع السعدین که از وقایع عصر سلطان ابوسعید بوده و به پاره‌ای از حوادث ربع مسکون مشتمل است، آن را تألیف کمال‌الدین بن عبدالزاق جلال‌الدین اسحاق سمرقندی متوفی به همین سال ۸۸۷ دانسته است.

پس ظاهر آن است که در «عبدالرزاق کاشی» مؤلف «تأویلات القرآن» یا «عبدالرزاق سمرقندی» مؤلف «مطلع السعدین» اشتباه اسمی شده است. و خدای دانایان است.

در ذریعه نیز وفات عبدالرزاق کاشی میان دو تاریخ ۷۳۰ و ۷۳۱ آمده است.

شیوه ملا عبدالرزاق در نگارش

نگارش این رساله به عربی است. نثر او نثری است نسبتاً روان. مسائل کلامی و عرفانی را با دیدگاه عرفان توجیه می‌کند و در پاسخ نکات گفته آمده در حدیث دیگران، با آوردن کلمه «وقولنا» نظر خود را ابراز می‌دارد. مباحث این رساله مظاهر وجود باری تعالی، جوهر و عرض، علم استدلالی - علم شهودی است. در این نوشته از طریقه سلوک - احوال نفسانی - کمال و عدم - نیروی فطری و اکتسابی - اشراق - وجود و عدم و اعیان ثابتة باجمال سخن رفته است. کلمات جمله‌ها برخی اعراب دارد و بیشتر بدون اعراب است و گاهی در قراءت به دلیل اشکال نقطه‌گذاری التباس پیش می‌آید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
المَعْصُومِينَ (ع) سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ، أَرْوَاحُنَا لَهُ الْفِدَاءُ.

وَمِنْ الْفَوَائِدِ الشَّرِيفَةِ لِلشَّيْخِ الْكَامِلِ كَمَالِ الْحَقِّ وَالْأَدِينِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ (رَه) مِنْ مَشْهُورَاتِ
الْعُرَفَاءِ، أَنَّ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مَرَايَا وَجْهِ الْحَقِّ تَعَالَى وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ
أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

وَالْوَجْهُ هُوَ الذَّاتُ الْمَوْجُودَةُ مَعَ لَوَازِمِهَا وَاللَّوَاظِمُ هِيَ الصِّفَاتُ. فَالْمَوْجُودَاتُ بِأَسْرِهَا
هِيَ مَرَايَا الذَّاتِ وَالصِّفَاتِ. وَالذَّاتُ مَعَ اعْتِبَارِ آيَةِ صِفَةٍ كَانَتْ مَعَهُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ.



فالموجودات مرآيا اسمائه. وكلُّ ما وُجِدَ في الخارج لأبَدٍ و أن يكون شخصاً مُندرجاً تحت ماهيته المُعرَّاة من المُشخصَّات. وتلك الماهية هي الصورة النوعية المُقوَّمة لأشخاصه. فكلُّ شخص هو مرآة صورته النوعية إذ لا يوجد في الشخص إلا هي. وكلُّ ما هو مرآة صورة نوعية فهو مرآة اسم من أسماء الله تعالى، لأنه موجودٌ شخصيٌّ. وقد ثبت أن كلَّ موجودٍ من الموجودات مرآة اسم من أسمائه. فتلك الحقيقة النوعية التي برزت في الشخص، هو اسم من أسمائه تعالى، فالصور النوعية كلها أسماء الله تعالى يتجلَّى بها في خلقه لعباده المُخلصين الذين عرفوه فيه به ولو تحققت الصور النوعية لا وجدتْها إلا العين الواحدة التي هي الجوهر الأول مع أعراض شتى يتبين ذلك في الحدود، فإن الانسان هو الحيوان الناطق. ومعنى الناطق هو ذو النطق. وليس مفهوم ذو، إلا الاضافة المخصوصة - التي هي من الأعراض العارضة للحيوان.

فإن الشيء الذي له النطق إن لم يكُ عين الحيوان في الحقيقة لا في المفهوم لم يكن محمولاً عليه بهوهُ. والنطق المحمول بواسطة ذو أولى بأن يكون عرضاً لأنه معنى فيه. والجوهر لا يتقوم بالعرض. فالإنسان هو الحيوان مع أعراض. والحيوان جسمٌ نام حساسٌ متحركٌ بالإرادة - أي جسمٌ ذونموٌ وحسٌ وحركة إرادية. والكلام في الاضافات، و المضاف إليها كالللام في الاضافة إلى النطق. فالحيوان هو الجسم مع أعراض شتى. فثبت أن الكلَّ جوهرٌ واحدٌ مع أعراض وذلك هو العين الواحدة التي هي مظهر الذات الأحادية بجميع صفاتها. فكلُّ ما يُسمى صورةً نوعيةً هو الذات مع بعض الصفات. والذات مع بعض الصفات بعض أسمائه تعالى على ما عرفت. والله أعلم.

أيضاً من فوائده الشريفة:

«رَبِّ أَفْضُ وَلَا تَكَلِّنِي إِلَى نَفْسِي وَعِلْمِي فِي تَقْرِيرِي.»

اعلم أن العلم الاستدلالي المُستفاد من النظر في الخلق هو بالاستدلال من جهات النقص و الانفعال التي في الخليق على جهات الكمال. والفعل التي للحق كالاستدلال بالحادث على المُحدث و بالإمكان على الوجوب و بالرجاء و الخوف على الرضى و الغضب

و بالأنس و الهيبه على الجمال و الجلال كما ذكر الشيخ محي الدين قدس الله روحه في أول الفصول.

و العلم الشهودي، هو الاستشهاد بجهات الكمال التي في الممكن على كماله. لأن الشاهد لما رأى الممكن بعين الفناء على ما هو عليه، رأى كل ما شاهد في صورته من الحق. فشهد الحق في صورته كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لشهد له أعلام الوجود على إقرار قلب ذي الجود». فشاهد شهادة قلب الجاهد بوجوده على وجود الحق تعالى.

و كما قال الشيخ رحمه الله في فص الحكمة المالكية في الحكمة الزكائية ما معناه أن المحجوبين يسألون الله أن يرحمهم ليكونوا راحمين. فهذا قال في التأويل في معنى: ﴿سبح لله ما في السموات والأرض﴾، أظهر كل موجود تنزيهه عن الإمكان و قبول الفناء بوجوده الاضافي و نباته. لأن الوجود الاضافي هو الوجود المقيّد بالاضافة إلى ذلك الممكن المفتقر - المعدم إذا فرض بلا موجدة. فهو الوجود الذي إذا سقطت منه الاضافة الإمكانية، كان هو الحق تعالى؛ فشهد من حيث إنه مقيّد بالقيّد الاضافي الإمكانى للحق بوجوب وجوده. و هو عين تنزيهه عن الإمكان و نباته أي بقائه على وجوده ببقاء مطلق الوجود القيوم الذي هو به باق ببقائه و هو عين تنزيهه عن الفناء. فهو تسبيح في عين التحميد، كما قال تعالى في غير هذا الوضع: ﴿وان من شيء الا يسبح بحمده﴾^٣.

و لما فسّر باطنية تعالى باحتجابه بماهيات الأشياء بذاته علم أن حقائق الماهيات حتى الجوهر الأول، هو تجليه بذاته لذاته. فداته عين تلك الحقائق باعتبار تجليه في صورة الجوهر الأول. وعين علمه باعتبار تجليه في صور الأعيان الثابتة فيه. فكان علمه بتلك الحقائق، عين علمه بذاته. والله أعلم.

من فوائد العظمة الشأن

اعلم أن طالبى طريقة السلوك إلى الله، على أربعة أقسام:



أولها: الذين مارسوا العلوم الإلهية، واجتهدوا فى طلبها والوصول إلى دقاتها بالأنظار الدقيقة والأفكار العميقة. فحصل لهم شوقٌ جديدٌ وانجذابٌ تامٌ إلى الجانب الأعلى. فحملهم حُبُّ الاستكمال فى ذلك على الرياضة.

و ثانياها: النفوس التى مالت بأصل فطرتها و غريزة جوهريها إلى ذلك الجانب من غير أن يعلموا علماً و مارسوا بحثاً و نظراً حتى إنهم فى حال سازجيتهم متى سنخ لهم إنقطاع قليل عن المحسوسات إما فى سماع أو فى فكر، استولى الوجد عليهم و اشتد الحنين فيهم و غشيتهم من الأحوال النفسانية و السوانح القدسية ما يشغلهم عن الجسمانيات و علاقتها.

و ثالثها: النفوس الموصوفة بالصفتين جميعاً اعنى التى تكون بأصل فطرتها جبلت على الحنين إلى جانب العزة ثم استكملت ذلك الشوق بالارتياض بالمعالم الإلهية و المباحث الحقيقية.

و رابعها: النفوس الخالية عن الصفتين، إلا أنها لكثرة سماعها كمال هذه الطريقة. و أن قُصارى السعادة البشرية و ملاك البهجة الانسانية مرتبطة بها مالت إليها و اعتقدت فيها. فهذه أقسام أربعة لطالبي هذه الطريقة لامتداد عليها. و الرياضة اللاتقة بكل واحد منها، غير اللاتقة بالآخر.

و نحن نشير إلى معاهد قواعدها. لكن بعد تقديم مُقدمتين:
المقدمة الأولى الأولى: إن النفات الإلهية دائمة مستمرة. و إن كل من توصل إليها، وصل إليها. قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^٧
المقدمة الثانية: إنا بيّنا فى سائر كتبنا، إنه ما قامت دلالة على اتحاد النفوس البشرية، بل الظن الغالب أنها قد يكون مختلفة:

فإذا كان كذلك، فربما كان بعض النفوس مُستعداً - استعداداً تاماً - لهذا لمطلب^٨، و ربما لم يكن مستعداً البتة.

و بين طرفي الكمال و العدم، أوساط مختلفة بالقوة و الضعف.
و إذا عرفت ذلك، فنقول:

أما القسمان الأولان اعنى التى حصل الشوق لها بالعلم دون الفطرة. و التى حصل لها الشوق بالفطرة دون العلم.

فلكل واحد منهما، ما ليس للآخر. فلاجرم، يخالف كل واحد منهما الآخر فى الكسب و المكتسب.

أما الكسب فلأن صاحب العلم الأولى له العزلة و الانقطاع عن الخلق. لأن الحاجة إلى الغير، لأجل أن يكون له من يهديه و عن الضلالات يقيه؛ و لا مرشد فوق العلم. و أما صاحب الفطرة، إذا لم يكن عالماً، احتاج - لامحالة - إلى المعلم و المرشد؛ لئلا ينحرف عن سواء السبيل و لا يقع فى المتالف^{١٠} و المعاطب و أما المكتسب، فلأن صاحب العلم إذا اشتغل^{١١} بالرياضة، كانت مكاشفاته و مشاهداته أكثر كمية و أقل كيفية مما لصاحب الفطرة.

أما إنها أكثر كمية فلأن قوته النظرية^{١٢} تعينه عليه.

و أما إنها أقل كيفية، فلأن القوة النفسانية تتوزع على تلك الكثرة و كلما كانت الكثرة أكثر، فكان كل واحد أضعف، لما عرفت: أن الجزء الأكبر من القوة أقوى. و إذا عرفت ذلك، علمت أن فى جانب الفطرة بالضد من ذلك.

و أما القسم الثالث: و هو النفس المستجمعة فيها القوة الفطرية و المعارف الاكتسابية. فهى النفس الشريفة الكاملة القدسية التى ﴿يكاد زيتها يضىء و لو لم تمسسه نار﴾^{١٣}. و هذه الأقسام الثلاثة مشتركة فى أن رياضتها القلبية يجب أن يكون زائدة فى الكم و الكيف على رياضتها البدنية. لأن المقصود من الرياضات البدنية، حصول الرياضات القلبية. و إذا حصل المقصود، كان الاشتغال بالوسيلة عبثاً، بل ربما كان عائقاً، لكن لأبد من المحافظة على وظائف الفرائض. لئلا يتعود^{١٤-١٥} النفس الكسل فيصير عدم الرياضة البدنية سبباً لزوال الرياضة القلبية.

و أما القسم الرابع: و هو النفس الخالية عن الصفتين. فهذه النفس لا ينبغي أن تشتغل أولاً، إلا بتهديب الظاهر من الأعمال التى يشتمل على شرحها كتب الأخلاق حتى إذا تمرنت و لانت و استيفضت من سنة الغفلة و رقدة الجهالة استعدت للنفحات و البوارق الربانية و إذا



فَارَقَتْ تِلْكَ اللَّذَّةَ، انْجَذَبَتْ إِلَيْهَا وَ أَقْبَلَتْ بِالْكَلِيَّةِ عَلَيْهَا وَ بِاللَّهِ مِنْ سَوَاحِ التَّوْفِيقِ خَاطِرَهُ الشَّرِيفِ، سَالَ الصَّدِيقُ وَلِيَّ الْحَقِّ وَ التَّحْقِيقِ شَمْسُ الْمَلَّةِ وَ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مُصَلِحِ الْمَشْتَهَرِ بِالتَّبْرِيزِيِّ زَادَهُ اللَّهُ تَوْفِيقًا لِلتَّوَعُّلِ فِي النَّالِهِ عَنِ الرَّابِطَةِ بَيْنِ الْحَقِّ وَ الصِّدْقِ. فَالْهَمْتُ مِنْ حَضْرَةِ الْعَلِيمِ الْعَلَامِ أَنَّ أَسْلَ الرَّابِطَةِ وَ حَقِيقَةَ ظُهُورِ الْأَحْدِيَّةِ الذَّائِتِيَّةِ فِي الْحَضْرَةِ الْأَسْمَائِيَّةِ الْأُلْهِيَّةِ. كَمَا قَالَ تَعَالَى فِي أَوَّلِ كَلَامِ نَزَلَ فِي التَّوْحِيدِ:

﴿وَالْهُكْمُ ١٤-٢ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.

ثُمَّ فِي الْعَالَمِ الرُّوحَانِيِّ الَّذِي هُوَ الْبَاطِنُ عَهْدُهُ السَّابِقُ الْمُسَمَّى مِيثَاقَ الْفِطْرَةِ فِي قَوْلِهِ: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى ١٥﴾. وَ هُوَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ ١٦﴾.

ثُمَّ فِي الْعَالَمِ الْجِسْمَانِيِّ الَّذِي هُوَ الظَّاهِرُ خَلَاقِيَّتُهُ إِيَّانَا بِالْيَدَيْنِ كَمَا قَالَ: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ ١٧﴾.

فَهَذِهِ الرَّابِطَةُ هُوَ الْحَبْلُ الْمُتَيْنِ الثَّلَاثِيُّ الْفَتْلُ الْمُحَكَّمُ الْمَأْمُونُ الْبَتْلُ. فَلَمَّا احْتَجَبْنَا بِغَوَاشِي النَّشْأَةِ وَ حُجُبِ الطَّبِيعَةِ وَ انْقَطَعْنَا عَنْ طَرِيقِ الْوَجْدَةِ ١٨ بِالْمِيلِ إِلَى الْكَثْرَةِ أَمَدْنَا بِنُورِ الْعَقْلِ أَوْلَا وَ أَيْدُنَا بِقُوَّةِ التَّفَكُّرِ لِنَسْتَدِلَّ بِالْحُجُجِ وَ الْبَرَاهِينِ عَلَى التَّوْحِيدِ وَ نَتَفَكَّرَ فِي مَبَادِيءِ الْخَلْقِ وَ نَتَذَكَّرَ الْعَهْدَ الْأَوَّلَ كَمَا قَالَ: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ ١٩﴾.

ثُمَّ لَمَّا لَمْ يَسْتَقِلَّ الْعَقْلُ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى حَقَائِقِ مَا هُنَاكَ وَ حَدَثَ الْاِخْتِلَافُ لِنَفَاوِتِ الْعُقُولِ وَ غَبَّتِ الْعُقُولُ بِالذُّهُولِ وَ الْاِشْتِغَالِ بِالْفُضُولِ أَمَدْنَا ثَانِيًا بِبِعْنَةِ النَّبِيِّينَ وَ الدَّعْوَةِ إِلَى مَقَامِ الْمُوقِنِينَ.

ثُمَّ لَمَّا تَوَافَقَ الْحُجَّةُ وَ الدَّعْوَةُ وَ تَظَاهَرَ الْعَقْلُ وَ النَّقْلُ فَيَمَنُ وَفَّقَ لِلسَّعَادَةِ وَ الْكَمَالِ وَ أَوْتَى الْحِظَّ مِنْ مَعْرِفَةِ صِفَاتِ الْجَلَالِ وَ الْجَمَالِ لِسَابِقَةِ حُكْمِ الْعِنَايَةِ. وَ مَا أَوْدَعَ فِي قُوَّةِ اسْتِعْدَادِهِ مِنْ قُوَّةِ قَبُولِ الْعَطَاءِ مِنَ الْيَدِ الطُّوَلَى ثَلَاثَ الْإِمْدَادِ بِالْحُبِّ وَ الْجَذْبِ. وَ رِقَانًا، مَرْتَبَةً؛ فَرْتَبَةً إِلَى غَايَةِ الْقُرْبِ. فَجَذَبْنَا إِلَى حَضْرَتِهِ بِالسَّلْسَلَةِ الْمُتَلْتَمَةِ الْوُثْقَى وَ جَرَدْنَا عَنْ تِلْكَ الْعَلَائِقِ الْمُرْدِيَةِ وَ الْغَوَاشِي الْمُهْلِكَةِ لِنُدْرِكَ الْكِرَامَةَ الزُّلْفَى وَ قَرَبْنَا بَعْدَ بَعْدٍ وَ ذَكَرْنَا عُقْبَ الْعَلَائِقِ الْمُرْدِيَةِ وَ الْغَوَاشِي الْمُهْلِكَةِ لِنُدْرِكَ الْكِرَامَةَ الزُّلْفَى وَ قَرَبْنَا بَعْدَ بَعْدٍ وَ ذَكَرْنَا عُقْبَ

النَّسِيَانِ الشَّدِيدِ وَ نَبَّهَنَا عَنِ الْغَفْلَةِ وَ اللَّيْسِ فِي خَلْقِ جَدِيدٍ. فَقَابِلْنَا الْأَوَّلَ بِالتَّوَجُّهِ التَّامِّ
المذكور في قول خليله بعد طى الآلهة الكثيرة:

﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^{٢٠}.

وَ أَطَعْنَا إِذْ أَمَرْنَا بِالإِسْلَامِ كَمَا قَالَ: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{٢١}.

وَ الْعَهْدُ الْأَوَّلُ بِالْوَفَاءِ كَمَا قَالَ:

﴿وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾^{٢٢} وَ قَالَ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾^{٢٣}.

وَ الثَّلَاثُ: بِالْقِيَامِ بِحَقِّ الْعِبَادَةِ وَ التَّقْيِيدِ. وَ قَضَا مَا لِلسَّيِّدِ مِنَ الْحَقِّ عَلَى الْعَبِيدِ حِينَ
يُذَكِّرُنَا لَمَّا نَسَّاهُ وَ نَسْمَعُ قَوْلَهُ:

﴿وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^{٢٤}.

فَلنَسْتَقِيمَ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ بِمُتَابَعَةِ الْحَبِيبِ عَلَى قَدَمِ الْمَحَبَّةِ بِقُوَّةِ الْعَزِيمَةِ وَ نَسِيرُ
فِي شَوَارِعِ الْكثْرَةِ بِسِيرَةِ الْعَدَالَةِ وَ يَقُودُنَا الْمَحَبَّةُ فِي ذَلَّةِ الْعِبَادَةِ إِلَى عِزَّةِ الْوَحْدَةِ.
فَيَطَّلِعُ عَلَيْنَا «الْوَجْهَ الْبَاقِي» وَ يَبْلُغُنَا مِنَ الرُّوحِ إِلَى التَّرَاقِي. فَيَتَخَلَّصُ مِنَ التَّقْيِيدِ إِلَى
الإِطْلَاقِ وَ نَفُوزِ بِلْدَةِ الْوَصْلِ يَوْمَ التَّلَاقِ وَ يَرْتَفِعُ ذُلُّ الْعِبَادَةِ بِالْوَصُولِ إِلَى عَلِيِّنَا كَمَا وَعَدَ اللَّهُ
تَعَالَى:

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ، حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْبَقِينُ﴾^{٢٥}.

(من نتایج أنفاسه القدسیة)^{٢٦}

الحمد لله على جزيل نواله، و الصلوة على نبيه و آله.

وَ بَعْدُ فَقَدْ أَجَبْتُكَ أَيُّهَا الْأَخُ فِي اللَّهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَكَ بِنُورِ الْبَقِينِ عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ
مِنْ بَيَانِ الْمَرَادِ بِمَا وَقَعَ فِي كَلَامِ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ وَ الشَّعْرِ لِمُحِبِّهِمْ وَ حَالِهِمْ أَعْلَى وَ
أَجَلٍّ مِنَ الْإِفْتِنَانِ وَ التَّقْيِيدِ بِحَسَنِ الصُّورَةِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ أَهْلَ الْمَحَبَّةِ الْخَاصَّةِ الْإِلَهِيَّةِ، يَغَارُونَ
عَلَى صَفَاءِ حَالِهِمْ وَ عِزَّةِ شُهُودِهِمْ أَنْ يَشُوبَ بِالإِطْلَاقِ الْإِغْيَارَ عَلَيْهِ. فَاسْتَعَارُوا لِبَعْضِ
مَوَاجِدِهِمْ، سِتْرًا لِلْحَالِ وَ تَوْرِيَةً بِغَيْرِهَا الْفَاطِمَةَ مَوْضُوعَةً لِلصُّورِ الْمَادِيَّةِ. وَأَشَارُوا بِذَلِكَ إِلَى
مَرَادِهِمْ لِمَنْ فَهَمَ الْإِشَارَةَ بِدَلَالَةِ الْمَشَابَهَةِ الْوَاقِعَةِ بَيْنَ الْمُسْتَعَارِ وَ الْمُسْتَعَارِ لَهُ. فَاطْلَقُوا لَفْظَ
الْوَجْهِ وَ أَرَادُوا بِذَلِكَ الْوُجُودَ، لِأَنَّهُ مَوْقِعُ النَّظَرِ إِلَى الذَّاتِ كَالْوَجْهِ. وَ أَطْلَقُوا لَفْظَ الشَّعْرِ وَ



أرادوا به العدمُ النَّابِتُ الَّذِي هُوَ ذَاتُ الْمُمْكِنِ لِأَنَّهُ يَسْتُرُ بِإِمْكَانِهِ وَجُوبَ الْوُجُودِ الَّذِي هُوَ وَجْهُ الْحَقِّ كَمَا يَسْتُرُ الشَّعْرُ الْوَجْهَ.

وَأَيْضاً يُوَصِّفُ الْوُجُودُ بِالْإِضَاءَةِ وَالْإِشْرَاقِ كَالْوَجْهِ الْجَمِيلِ وَالْعَدَمُ بِالظُّلْمَةِ وَالسَّوَادُ كَالشَّعْرِ الْحَسَنِ. وَكَمَا أَنَّ النَّوْرَ يَتَوَقَّفُ ظَهْرُهُ عَلَى ظِلْمَةٍ كَتَوَقَّفَ نَوْرُ الشَّمْسِ فِي ظَهْرِهِ عَلَى ظِلْمَةِ الْأَرْضِ، كَذَلِكَ يَتَوَقَّفُ ظَهْرُ الْوُجُودِ عَلَى عَدَمٍ قَابِلٍ لَهُ وَالْعَدَمُ لَا يَقْبَلُ الْوُجُودَ، وَهُوَ بَاقٍ عَلَى صِرَافَتِهِ لِتَمَانَعِ الْمُتَقَابِلِينَ. فَلَا بُدَّ مِنْ مَنَاسِبَةٍ بَيْنَهُمَا وَهُوَ الثَّبُوتُ الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ وَجَعَلَهُ وَاسِطَةً بَيْنَ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ، وَعَلَيْهِ الْمُحَقِّقُونَ.

وَقَوْلُنَا: الْوُجُودُ مُتَوَقِّعُ النَّظَرِ إِلَى الذَّاتِ، لِأَنَّا نَسْتَدِلُّ بِشُهُودِ الْوُجُودِ عَلَى ذَاتِ يَقْبَلُهُ. أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْأُمُورَ الْعَدَمِيَّةَ الْقَابِلَةَ لِلْوُجُودِ الْمَسْمُومَةَ أَعْيَاناً ثَابِتَةً، كَيْفَ تَسْتَرَّتْ فِي كِنِّ الْعَدَمِ لَا يَتَعَلَّقُ بِهَا إِلَّا الْعِلْمُ الْأَزَلِيُّ. وَ لَا تَعَلَّقُ لِلْعِلْمِ الْحَادِثِ فِي الْإِنْسَانِ وَغَيْرِهِ بِهَا إِلَّا بَعْدَ خُرُوجِهَا مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ. فَلَوْلَا الْوُجُودُ الظَّاهِرُ مِنْهَا وَقَوَعُ النَّظَرِ عَلَيْهِ، أَوْلَا لَمَا وَقَعَ النَّظَرُ عَلَيْهَا. ثَانِيًا وَالْحَقُّ سَبْحَانَهُ، هُوَ الْمُحِيطُ بِعِلْمِهِ الْكَامِلِ الْأَزَلِيِّ، بِكُلِّ عَيْنٍ ثَابِتٍ قَبْلَ الْوُجُودِ وَبَعْدَهُ. وَالْإِنْسَانُ لَا يَحِيطُ بِعِلْمِهِ النَّاقِصِ، إِلَّا بِبَعْضِ مَا دَخَلَ فِي الْوُجُودِ عَلَى حَسَبِ الْمَشِيئَةِ الْإِلَهِيَّةِ، كَمَا قَالَ تَعَالَى:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾.

وَالْعِلْمُ الْحَادِثُ فِي الْخَلْقِ، هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ الْعِلْمُ الْأَزَلِيُّ الْحَادِثُ تَعَلُّقَهُ بِالْخَلْقِ إِذْ لَا عِلْمَ إِلَّا لِلَّهِ.

وَقَوْلُنَا: الْمُمْكِنُ يَسْتُرُ بِإِمْكَانِهِ وَجُوبَ الْوُجُودِ، نَعْنِي بِهِ:

إِنَّ الْوُجُودَ الْمَطْلُوقَ، قَبْلَ تَقْيِيدِهِ بِأَعْيَانِ الْمُمْكِنَاتِ، مَنْسُوبٌ إِلَى اللَّهِ. فَيُظْهِرُ وَجُوبَهُ. وَ بَعْدَهُ مَنْسُوبٌ إِلَى الْمُمْكِنِ، فَيُقَالُ وَجُودَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالنَّبَاتِ وَالْحَيَوَانَ وَالْإِنْسَانَ وَالْمَلِكِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُمْكِنَاتِ وَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ: الْوُجُودَ الْمَطْلُوقَ الْمُتَعَلِّقُ بِذَوَاتِ الْمُمْكِنَاتِ فَلَا حَدُوثَ فِيهِ إِلَّا مِنْ جِهَةِ التَّعَلُّقِ.

و قولنا: الوجودُ موصوفٌ بالاضاءة، كالوجه و العدم (موصوف) بالسَّواد كالشَّعر. إنَّ الوجودَ، نورٌ يستضيءُ به الناظرُ في ظُلْمَةِ العدم. فيرى الاعيان الثَّابتة فيه بذلك النُّور. و العدم ظُلْمَةٌ لا يهتدى به سيار العقلُ إلا بنور الوجود.

و أمَّا وصف الوجه الجميل و الشَّعر الحسن بالاضاءة و السَّواد فظاهرٌ. و الله الموقِّع.



پی نوشت‌ها:

۱. فُصِّلَتْ، ۵۳.
۲. هذا الوضع (الموضع).
۳. إِسْرَاءَ، ۴۴.
۴. فَكَانَ.
۵. أُولَى، زاید بنظر می‌رسد.
۶. مُسْتَمِرَّة.
۷. عَنكَبُوتَ، ۶۹.
۸. لهذا المطلب.
۹. يَتَّقِيهِ.
۱۰. مَتَأَلَفَ جَمْعَ مَتَأَلَفٍ = مهالك.
۱۱. إِذَا اشْتَغَلَ.
۱۲. الْفَطْرِيَّةَ.
۱۳. نور، ۳۵.
- ۱-۱۴. تَتَعَوَّدُ (تَعَوَّدَ).
- ۲-۱۴. بقره، ۱۶۳.
- ۱۵-۱۷۲. أَعْرَافَ، ۱۷۲.
۱۶. طه، ۱۱۵.
۱۷. ص، ۷۵.
۱۸. الْوَحْدَةَ.
۱۹. رعد، ۳.
۲۰. انعام، ۷۹.
۲۱. بقره، ۱۳۱.
۲۲. نجم، ۳۷.
۲۳. دهر، ۷.
۲۴. إِسْرَاءَ، ۲۳.
۲۵. حجر، ۹۹.
۲۶. در اصل چنین نگارش یافته: واعبد - من نتایج - رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ - أَنفَاسَهُ الْقُدْسِيَّةَ.